

# کشف حزب «ملل اسلامی»

محسن کاظمی

«سیدمحمد کاظم موسوی بجنوردی، طلبه ایرانی مقیم نجف سرانجام به ایران آمد تا حزب مخفی سیاسی - نظامی خود را راه اندازی کند. او هسته اولیه حزب ملل اسلامی را با چند تن از دوستان و بستگانش راه انداخت و به مرور بر گستردگی تشکیلاتی و عضوی آن افزوده شد. بمنظر می آید آنها در جستجوی تحقق نظامی بودند که اکنون حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی ایران آن را به ظهور رسانده است؛ اما تفاوتی در شکل و محتوای حکومت اسلامی مدنظر آنها با جمهوری اسلامی وجود داشت. سرانجام آنها قبل از انجام فعالیتهای موثر، توسط نیروهای رژیم شاه دستگیر شده و تا سالهای نزدیک به انقلاب در حبس و تبعید به سر بردند. هر کدام از اعضای اصلی آن سرنوشتی پیدا کردند که بررسی هر یک از آنها در نوع خود بسیار جالب است؛ برخی به سازمانهای دیگر پیوستند و برخی نیز با جریان انقلاب اسلامی تحت رهبری امام خمینی (ره) همراهی کردند و هم اکنون در نظام جمهوری اسلامی ایران مسئولیتهای و فعالیتهایی را سامان می بخشد.



روزنامه‌های عصر آخرین روز دی ماه ۱۳۴۴ در تیترو اول خود نوشتند: «حزب مخفی جدیدی در تهران کشف شد». «کشف شبکه یک حزب مسلح مخفی در تهران»<sup>۱</sup> و... این خبر افکار عمومی را به خود جلب کرد، روزنامه‌ها به سرعت فروش می رفت و اخبار آنها دهان به دهان می چرخید: «در پایتخت چه خبر است؟! متن خبر حاوی نکاتی قابل تامل بود. سرتیپ فرسیو، معاون وقت دادستانی ارتش، در یک مصاحبه مطبوعاتی اطلاعات درست و غلطی از ماجرا ارائه کرد. وی مدعی شد ماموران از مدتی پیش به رفت و آمدهای عدماهی جوان مشکوک شده و آنها را تحت مراقبت قرار دادند. تاینگه در ساعت سه بعد از نیمه شب بیست و سوم مهرماه جوانی به نام محمدباقر صنوبری، هنگام خروج از خانقاهی در شهرری به همراه کیفی سیاه (محتوی مدارک، جزوات و نشریاتی از حزب ملل اسلامی) دستگیر گردید. در

ادامه تحقیقات، تعداد نفرات دستگیر شده افزایش یافت و به دنبال آن، تعدادی به ارتفاعات شمال شمیران پناهنده شدند. ولی سرانجام محل اختفای ایشان توسط مامورین محاصره شد و اعضای متواری حزب دستگیر گردیدند. فرسیو در این مصاحبه گفت: «با بهره برداری از دفتر حزبی که نام کلیه اعضا به طور رمز در آن ثبت شده بود، کلیه اعضای این جمعیت دستگیر و منازل آنان با رعایت تشریفات قانونی بازرسی شد و مدارک قابل توجه دیگری نیز در اختیار مامورین قرار گرفت»<sup>۲</sup>

روزنامه شانزده صفا کیهان، با آب و تاب فراوان به شرح و تفصیل کشف حزب ملل اسلامی پرداخت و با درج عکسهایی از رهبر و اعضای حزب و نیز تصاویری از محاصره کوهستان، بر هیجان ماجرا افزود. روزنامه مذکور در خصوص علت تاخیر سه ماهه در انتشار اخبار حادثه می نویسد: «خبرنگاران کیهان که از روزهای اول فعالیت مامورین، لحظه به لحظه دنبال ماجرا بودند، در همان موقع مطالب جالبی از تلاش و جستجوی مامورین تهیه کردند ولی چون انتشار آن مطالب، ممکن بود به تحقیقات مامورین از نظر کشف قضیه لطمه بزند، بعد از تحقیقات کافی، امروز گزارش خبرنگاران ما به نظر خوانندگان می رسد»<sup>۳</sup>

فرسیو<sup>۴</sup> در مصاحبه مطبوعاتی خود توضیح داد که حزب مذکور کاملا مخفی و زیرزمینی بوده و اصول استتار و پنهان کاری را به نحو بسیار ماهرانه‌ای در شئون این جمعیت مراعات کرده‌اند. وی هدف این حزب را قیام مسلحانه ایجاد جنگ اعصاب و ترور، اغتشاش، آشوبگری و خونریزی برشمرد. او تعداد دستگیر شدگان را شصت و نه نفر اعلام کرد. برای چهارده نفر از ایشان منع پیگرد صادر شده بود و پرونده اتهامی پنج‌موینج نفر دیگر نیز تنظیم گردید و به همراه کیفرخواست به دادگاه فرستاده شد. فرسیو خبر از به دست آمدن ده قبضه سلاح از دستگیر شدگان داد و سن متوسط دستگیر شدگان را بیست و یک سال اعلام کرد و گفت: رهبر حزب، فردی به نام محمد کاظم موسوی بجنوردی، بیست و چهار ساله است.

سیدمحمد کاظم موسوی بجنوردی، فردی که از او

به عنوان رهبر حزب یاد می شود، متولد ۱۳۲۱ ش در شهر نجف اشرف است. وی فرزند مرحوم آیت الله سید میرزا حسن موسوی بجنوردی (از بزرگان حوزه علمیه نجف و از مراجع تقلید) می باشد که در نوجوانی با فعالیتهای سیاسی آشنا شد و به عضویت حزب الدعوة عراق درآمد. او پس از تحصیلات متوسطه، برای کسب علوم دینی وارد حوزه علمیه نجف اشرف شد. بجنوردی در چهارده سالگی به اتفاق چند نفر از همسالان خود کتابخانه‌ای تاسیس کرد و در شانزده سالگی، پس از مطالعه مجموعه‌ای از کتابهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی، اندیشه انقلاب مسلحانه و تشکیل حکومت اسلامی در ذهن وی شکل گرفت و در پی آن، به برگزاری جلسات آموزش علوم سیاسی و تفسیر وقایع روز اقدام نمود. وی در هیجده سالگی به ایران آمد و دروس حوزوی خود را در مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری) پی گرفت.<sup>۵</sup>

بجنوردی در ایران با توجه به اندیشه‌هایی که از هنگام اقامت او در عراق و فعالیتش در حزب الدعوة در ذهن او شکل گرفته بودند، به فکر راه اندازی یک تشکیلات و سازماندهی مخفی افتاد تا بتواند افراد همفکر خویش را در آن سازماندهی و انسجام بخشد و برای اهدافی که در سر داشت، با کمک آنها برنامه‌ریزی نماید. او ابتدا به سراغ دوستان دوران کودکی و نیز بستگان خویش رفت و به این ترتیب در اواخر سال ۱۳۴۰ اولین گامها به سوی تشکیل حزب ملل اسلامی برداشته شد. حسن عزیزی، دوست دوران کودکی کاظم بجنوردی، اولین کسی بود که پس از بجنوردی به حزب پیوست. عزیزی نیز پس‌رایی خود، سیدمحمد موسوی (سیدمحمد سیدمحمدی طباطبایی قمی) را معرفی کرد. هاشم، قاسم و کاظم آیت الله زاده اصفهانی (پسرایی‌های بجنوردی)، محمد مولوی، محمدصادق عباسی و شهبازی را نیز می توان جزو پیشکسوتان حزب به حساب آورد که به اتفاق همه ایشان، اولین جلسه کمیته مرکزی حزب در اسفند ۱۳۴۰ در منزل هاشم آیت الله زاده تشکیل گردید. اما پس از آن، محل تشکیل جلسات کمیته مرکزی به آپارتمانی واقع در خیابان صفاری منتقل گردید.<sup>۶</sup>

ابوالقاسم سرحدی زاده در خصوص پیدایش فکر تشکیل یک سازمان مسلحانه اسلامی، می گوید: «بدون شک هر کاری یک نقطه شروع دارد و نقطه شروع حزب ملل اسلامی، آقای محمد کاظم موسوی بجنوردی بود. ایشان از ایرانیان ساکن عراق بودند... او دریافته بود که حکومت شاهنشاهی جز با اعمال فشار ریشه کن نخواهد شد و چون در آن زمان جوان بود، طبیعتاً راه حل مسلحانه به ذهنش رسید و با چنین دریافتی، به فکر تشکیل یک حزب و گروه افتاد. با همین فکر، برای ادامه تحصیل به ایران آمد و پس از مدتی متوجه شد که خیلی ها آمادگی حرکت دارند. در ابتدا حزب با تعداد اندکی شروع به کار کرد...»<sup>۱۲</sup>

لازم به ذکر است که حزب در سالی شکل گرفت که دولت علی امینی بر سر کار بود؛ دولتی که بر اثر فشارهای دولت جان اف. کندی (رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا) بر سر کار آمده و در یک حرکت رفرمیستی، به دنبال ایجاد فضای باز سیاسی بود. فضایی که جبهه ملی می توانست تجدید حیات کند و برای خود جلسه و میتینگ برگزار نماید و نهضت آزادی هم اعلام موجودیت کند؛ پس منطقی می نماید که در این برهه، تمایلات سیاسی به صورت آشکار و پیدا، نه مخفی و زیرزمینی، دنبال شوند. اما بجنوردی که در سال ۱۳۳۹ وارد ایران شده بود، نتوانست در عرض یک تا دو سال ارزیابی صحیحی از وضعیت و شرایط سیاسی جامعه داشته باشد. اندیشه سیاسی وی در واقع در خارج از کشور شکل گرفته بود و او از جریان امور ایران تاحدودی به دور بود؛ به ویژه آنکه عضویت در حزب الدعوه عراق<sup>۱۳</sup> در شانزده سالگی نظر گلهای دیگری را به روی او گشوده بود: «در حزب الدعوه باینکه من نوجوان بودم، به خاطر سطح بالای مطالعات و آگاهی نسبی که داشتم، مسئول سه حوزه حزبی شدم. بعضی از اعضای حوزه ها سن و سالشان از من بیشتر بود. پیدا بود که روی من حساب می کردند. حالا دیگر برای خودم در مسائل سیاسی صاحب نظر شده بودم و می توانستم اوضاع سیاسی را تحلیل و تفسیر کنم در همان روزها در عراق ژنرال عبدالکریم قاسم کودتا کرد و خاندان سلطنتی را برانداخت و در عراق رژیم جمهوری برقرار شد. ... کودتای قاسم با استقبال عمومی مواجه شد. ما از این ماجرا سخت هیجان زده شده بودیم ... یکبار به مسئولم گفتم که در عراق ... دیگر امکان برپایی انقلاب اسلامی نیست، ولی در ایران به دلیل شرایطی که پس از کودتای بیست و هشتم مرداد به وجود آمده این امکان و احتمال خیلی بیشتر است»<sup>۱۴</sup>

می توان گفت بجنوردی شرایط سیاسی ایران را همچنان براساس جو سرکوب و خفقان پس از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ تفسیر می کرد. در واقع او با الهام از حزب الدعوه و تحت تاثیر حوادث و جریانات سیاسی عراق و جهان بود که به فکر تشکیل سازمان و گروهی مخفی افتاد تا با قیامی مسلحانه در جهت برقراری حکومت اسلامی حرکت کند. او می گوید: «با توجه به اخباری که در نشریات آن زمان منتشر می شد و به دست ما می رسید و همچنین مطالعاتی که در زمینه انقلابهای چین و شوروی و جنگهای آزادیبخش الجزایر، کوبا، ویتنام و مبارزات ویت کنگ ها داشتم و دریافته ایم از برخی کتابهای تاریخ معاصر و آنچه مربوط به مبارزه و سازمندی

و جنگهای چریکی بود، تاحدود زیادی با مساله مبارزه مسلحانه آشنا شدم»<sup>۱۵</sup>

این حزب با برخورداری از مشی مسلحانه، یک مرام انقلابی را در سرلوحه اهداف خود قرار داده بود: «اساس و برنامه کار حزب بر محور ایجاد حکومت اسلامی استوار و برنامه هایش در عرصه های اقتصادی، قضایی، فرهنگی و سیاست خارجی در شصت و پنج ماده مدون شده بود. روش کار و برنامه عملی تحقق اصول و نیل به اهداف، بر قیام مسلحانه و درگیری نظامی با رژیم پهلوی بود. فعالیت تشکیلاتی حزب به سه مرحله تقسیم شده بود: ۱- مرحله ازدیاد و تعلیم (رشد کمی و آموزشی) ۲- مرحله استعداد (آمادگی رزمی) ۳- مرحله ظهور (مبارزه علنی) که دارای سه مرتبه بود: مرتبه اول، اعلام موجودیت حزب و دعوت مردم به مبارزه مسلحانه علنی، مرتبه دوم ارباب و عملیات تخریبی در دستگاههای مهم دولتی از قبیل مجلس، وزارتخانه ها و مراکز دولتی، مرتبه سوم، آغاز مبارزه مسلحانه تمام عیار تا پیروزی و برقراری حکومت اسلامی»<sup>۱۶</sup>

در فعالیت تشکیلاتی حزب در مرحله ازدیاد و تعلیم، هدف، ایجاد سازمانی سیاسی و تشکیل هسته های اولیه حزب و تربیت کادرها بود. آموزش در این مرحله، عمده ترین کار محسوب می شد و اولویت با آموزشهای ایدئولوژیک بود. در مرحله دوم، که از آن به استعداد یاد شد - هدف، ایجاد یک سازمان نظامی از بطن سازمان سیاسی حزب با ضریب امنیتی بسیار بالا بود. از جمله فعالیت های مدنظر برای این مرحله، می توان از آمادگی، آموزش نظامی، تهیه اسلحه، ساختن نارنجک و عملیات شناسایی نام برد. اما در آخرین مرحله فعالیت تشکیلاتی (مرحله ظهور) مقرر بود که حزب اعلام موجودیت کرده و با توده ها تماس بگیرد. این مرحله زمانی تحقق می یافت که حزب به حدی از قدرت دست یافته باشد که بتواند حداقل از خود دفاع کند و بتواند با مردم ارتباط فکری و عاطفی برقرار سازد. این مرحله مبارزات مسلحانه، با اعلام موجودیت آغاز می شد. بجنوردی می گوید: «از نظر ما شروع مبارزه مسلحانه احتیاج به یک مقدمه و تدارک ویژه ای داشت که اسمش را "آشوبگری قهرآمیز" گذاشته بودیم. با اعلام موجودیت حزب، تهاجم نظامی ما - که اصطلاحاً به آن "سحرگاه انقلاب" می گفتیم - آغاز می شد. واحدهای عملیاتی ما براساس شناسایی های قبلی، تهاجم گسترده ای جهت اعدام عناصر موثر، وابسته و سرسپرده به رژیم و امپریالیزم آغاز می کردند ... تک تک آنان را در خانه های خودشان معدوم کنند...»<sup>۱۷</sup>

چنین فرایندی، در حالی اتخاذ شده بود که حزب ملل اسلامی طبق اصول کلی تدوین یافته خود را تابع قوانین اسلامی و پیرو مبانی قانونی قرآن، سنت، دلیل عقلی و اجماع می دانست. در حکومت اسلامی مدنظر حزب ملل دو مجلس - مجلس بزرگان (مجتهدین عادل) و مجلس مردم (نمایندگان انتخابی مردم) - پیش بینی شده بود. در اصل دوازدهم برنامه حزب، دولت اسلامی فعالیت کلیه احزاب را غیرمجاز می شمرد. در اصل چهاردهم، «ولایات متحده اسلامی با رعایت محیط و اصول جغرافیایی و استراتژیکی، به ولایات تقسیم می گردد و هر ولایتی دارای

یک شماره به خصوصی است.» اصل پانزدهم، تکلیف رئیس جمهور ولایات را مشخص می کند: «رئیس جمهور هر ولایت مستقیماً از طرف مردم آن، برای مدت چهار سال انتخاب می شود.» جالب اینکه طبق اصل شانزدهم، رهبر حزب ملل می تواند رئیس جمهور منتخب مردم را عزل کند و انتخابات را تجدید نماید، و جالب ترین طبق اصل هیجدهم، وزرای ولایات متحده اسلامی از طرف رهبر حزب تعیین می گردند.<sup>۱۸</sup>

حزب ملل اسلامی برای حکومت اسلامی مدنظر خود، تحقق صلح جهانی، پشتیبانی از حقوق ضعیفان، نجات ملت ها از یوغ استعمار، پاره کردن زنجیر بردگی توده های کارگر و نیز عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را به عنوان مولفه های سیاست خارجی مورد تاکید قرار می داد. همچنین در برنامه اقتصادی حکومت اسلامی مدنظر حزب ملل، مالکیت فردی و حق عمومی محترم شمرده شده و تکلیف زمینهای کشاورزی مشخص گردیده بود. در این برنامه، برای حوزه های صنعت، حقوق کارگری، معادن، مالیات و بانکها و ... تصمیماتی اتخاذ شده بود و بودجه ولایات متحده اسلامی، می بایست به تصویب کمیته مرکزی می رسید. درباره قوه قضائیه نیز بجنوردی می گوید: «درباره قوه قضائیه تصریح کرده بودیم که باید ضوابط اسلامی بر این قوه حاکم باشد. اسمی از روحانیت نبرده بودیم و لباس برای ما موضوعیت نداشت ولی شرایط قاضی از نظر ما اجتهاد و عدالت بود.»<sup>۱۹</sup>

ساختار و تشکیلات حزب بر یک بنیان مخفیانه و زیرزمینی استوار شده بود و از طبقه بندی خاصی بهره می برد: «در درجه اول کلاس بود، بعد از کلاس مدرسه بود که از سه کلاس تشکیل می یافت. سپس واحد بود که از دو مدرسه به وجود می آمد. بعد از واحد، شاخه بود که از دو واحد تشکیل می شد و هر دو شاخه تشکیل یک گروه را می داد و هر دو دسته تشکیل یک گروه و هر دو گروه شامل یک شبکه و بعد از شبکه، کمیته مرکزی خودنمایی می کرد.»<sup>۲۰</sup>

کارگردان اصلی حزب (بجنوردی) می گوید: «حوزه های ما از یک تا سه نفر عضو داشت. اعضای حوزه فقط مسئول و رابط تشکیلاتی شان را که یک نفر بود، می شناختند. هر رابط تشکیلاتی خودش عضو یک گروه دو سه نفره بود، یا به طور مستقیم با یک مسئول و رابط دیگر حزب در ارتباط بود. این ارتباط زنجیره ای همین طور ادامه پیدا می کرد تا اینکه به کمیته مرکزی می رسید، هر چند حوزه، یک واحد و هر دو واحد یک شاخه را تشکیل می داد.»<sup>۲۱</sup>

در این حوزه ها و شاخه ها کسانی عضویت می یافتند که کاملاً شناخته شده و مورد تایید یکی از اعضای حزب بودند. افراد با کد و رمز خاصی شناخته می شدند تا ناکت و ضوابط امنیتی رعایت شده باشد. احمد احمد، یکی از اعضای حزب، می گوید: «در حزب، هریک از اعضا با شماره های چهاررقمی شناخته می شد. وقتی برای اولین مرتبه این شماره به من داده شد، در ذهن خود چنین پنداشتم که حزب دارای چند هزار نفر عضو است که این شماره به من رسیده است. همین شماره چهاررقمی و تصور وجود جمعیت چند هزار نفری، دلگرمی و انگیزه خوبی برای ادامه فعالیتها و حضور در جلسات، کلاسها و



سخنرانی‌ها بود.<sup>۱۸</sup> در واقع حزب به ترتیبی سازمان یافته بود که در صورت بروز خطر و یا دستگیری یکی از اعضا توسط ماموران امنیتی، با مخفی شدن رابط آن فرد، باقی افراد گروه صدمه و آسیبی نمی‌دیدند. سرحدی‌زاده،<sup>۱۹</sup> فرمانده مدرسه (در حزب ملل اسلامی)، می‌گوید: «هسته اولیه موظف شد از کسانی که مایلند به چنین حزبی بپیوندند و مرامنامه و اساسنامه حزب را قبول دارند، عضوگیری کند. این گروه همچنین نشریات حزبی را که به صورت پلی کپی تهیه می‌شد، توزیع می‌کرد ... حزب ملل اسلامی در ابتدای کار به سرعت رشد کرد و این شاید به خاطر پذیرش درونی جوانان جامعه آن روز بود و تمام گروه نیز با صداقت و قدرت افراد مستعد را جمع می‌کردند.»<sup>۲۰</sup>

اعضای حزب ملل در طول عضویت خود ماهانه پنج تومان حق عضویت می‌پرداختند و در جلسات حوزه حزب شرکت کرده و به مطالعه نشریات و کتب سیاسی، آموزش قرآن و... می‌پرداختند. علاوه بر این از طرف کمیته مرکزی حزب نشریه‌ای به نام «خلق» به صورت ماهانه منتشر می‌شد که ارگان رسمی حزب بود. اولین شماره این ماهنامه در بهمن سال ۱۳۴۳ منتشر شد و تا نه شماره ادامه یافت. مطالب ماهنامه در جهت تقویت افکار انقلابی و اسلامی و نیز توجیه مشی مسلحانه تنظیم می‌شد. در نشریه مذکور، مقالاتی نیز درباره مبارزات سایر ملل و حکومت‌های مشابه چاپ می‌شد. [ابلاوی] ماهنامه خلق [آیه

کریمه آلا و ان حزب الله هم (غالبون) درج شده بود که به شکل پلی کپی منتشر می‌شد. در روزنامه [ماهنامه] خلق، تمام حوادث سیاسی داخلی و خارجی، تجزیه و تحلیل می‌شد و برای اعضای حزب توضیح داده می‌شد که اینها آگاهی‌های سیاسی و انقلابی مناسبی داشته باشند و از حوادث انقلابی در داخل کشور آگاه شوند.<sup>۲۱</sup> کاظم بجنوردی می‌گوید: «ماهنامه خلق حاوی مطالب و تحلیل‌های مختلفی بود که هم جنبه خبری داشت و هم جنبه آموزشی. در زمینه مسائل سیاسی و عقیدتی نیز مطالب زیادی نوشته می‌شد. زمینه اصلی مقاله‌های ما راجع به سیاست داخلی شاه و پیامدهای آن بود.» او درباره نحوه توزیع این نشریه می‌گوید: «نحوه توزیع نشریات و ماهنامه خلق به صورت زنجیره‌ای بود؛ یعنی هر کس به تعداد افراد زیرمجموعه‌اش، از آن می‌گرفت و پس از تقسیم به آنان توصیه می‌کرد بعد از خواندن، آنها را از بین ببرد تا به دست عوامل رژیم نیفتد.»<sup>۲۲</sup> احمد احمد نیز می‌گوید: «نشریه خلق تنها ارگان رسمی حزب بود که در صدر مطالعات من قرار داشت و بیش از بیست و چهار ساعت اجازه نگهداشتن آن را نداشتیم. پس از این مهلت آن را به حزب برمی‌گرداندم تا عضو دیگری از آن استفاده کند. علاوه بر آن کتابهای مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی را هم مطالعه می‌کردم. از دیگر مسائلی که به ما آموزش داده می‌شد، اصول مخفی کاری، نحوه عضوگیری و انضباط سازمانی بود. در بعضی از کلاسها نیز

برخی نوشته‌ها، مقالات و تحلیل‌های نشریه «خلق» به بحث و نظر گذاشته می‌شد.»<sup>۲۳</sup> غیر از نشریه خلق، برخی جزوه‌های آموزشی که ماحصل مطالعات رهبر و کادر مرکزی حزب پیرامون انقلابی‌هایی چون کوبل الجزایر، ویتنام و... بود، در اختیار شبکه قرار می‌گرفت. حزب در تقابل با جریانات مختلف سیاسی، موضع جالبی داشت: «حزب توده یکی از احزاب مخالف شاه بود، ولی این حزب با ایدئولوژی مارکسیستی فعالیت می‌کرد. [ما] هیچ وجه مشترکی با این حزب یا هر گروه کمونیست دیگر نداشتیم ... اگرچه بیشتر مبارزات چریکی و جنگهای آزادیبخش دنیا در آن روزها، به نحوی متکی به حمایت شوروی بودند و ما از آنها الهام می‌گرفتیم - مثل الجزایر، کوبا، ویتنام و... - ولی هیچ‌گاه کمترین گرایش به آن دولت نداشتیم ... جبهه ملی [هم] اساسا خواهان اجرای قانون اساسی بود و به صراحت مطرح می‌کردند که شاه باید سلطنت کند نه حکومت ... بنابراین جهان‌بینی آنها با جهان‌بینی ما تفاوت بنیادین داشت. ما هم در طرز برخورد با رژیم و شیوه مبارزه و هم در آرمانها و ایده‌آلها، با آنها اختلاف داشتیم ... [ما با] نهضت آزادی که افراسی‌ترین و مذهبی‌ترین جناح جبهه ملی بود، نیز وجه اشتراک نداشتیم... [چراکه] شعارشان همان شعار جبهه ملی بود. حزب ملل اسلامی در سه زمینه واقعا پیشگام و پیشتان بود: هم در طرح شعار براندازی و تغییر رژیم شاهنشاهی، هم در زمینه طرح حکومت اسلامی و هم در

بجنوردی، رهبر حزب ملل، مدعی است که اگر حزب لو نمی‌رفت و اعضای آن دستگیر نمی‌شدند و آنها فرصت می‌یافتند مبارزه وسیع، همه‌جانبه و مسلحانه را عملی سازند، تمام نیرو و امکانات این حزب در خط رهبری امام خمینی (ره) قرار می‌گرفت.<sup>۲۵</sup> این در حالی است که به تواتر شنیده شده حضرت امام (ره) چنین حرکت‌های مسلحانه‌ای را تشویق نمی‌کردند.<sup>۲۶</sup>

از آنجاکه این حزب از سطح جذب نیرو، آموزش و ایجاد آمادگی فکری و روحی اعضا، فراتر نرفت، نمی‌توان برای آن کارنامه عملی ترسیم نمود. اما ناگفته نماند، در آستانه قیام پانزدهم خرداد که دستگاه طاغوت را به سختی تکان داد و حتی آن را تا مرحله سقوط پیش برد، حزب ملل اسلامی برای نخستین بار به‌طور پنهانی اعلام وجود کرد و عملیات تبلیغی گسترده‌ای را به اجرا گذاشت: «در همان اوان، اعضای حزب در جلسات متعدد تصمیم گرفتند که در عین مخفی کاری، برای پیوند زدن حزب به حرکت‌های انقلابی و جریان‌های مردمی که در آن مقطع خاص بودند، به‌صورت فعال عمل کنیم و در مراکز مختلف آموزش-اعم از دانشگاه دبیرستان و خیابان- اقدام به توزیع اعلامیه‌های حضرت امام (ره) بکنیم. این حرکت انقلابی، اولین حرکت کامل ما بود و در خفا انجام شد... به این ترتیب ما گوش به فرمان امام (ره)، نخستین گام حزبی خود را در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ برداشتیم»<sup>۲۷</sup>

اعضای حزب پس از عضویت و سوگند یاد کردن، تحت لوای پرچمی سرخ (با ستاره‌های هشت پر در داخل یک دایره سفید)، به فراگیری قرآن، مباحث سیاسی، نظامی، انضباطی و... می‌پرداختند اما آنها هیچگاه نتوانستند از مرحله اول، یعنی از مرحله جذب و تعلیم (رشد کمی و آموزشی) فراتر روند؛ چراکه حزب در مهرماه ۱۳۴۴، بر اثر اشتباه یکی از اعضا لو رفت.

فرسیو، معاون وقت دادستانی ارتش، در مصاحبه مطبوعاتی (مندرج در جراید عصر ۱۳۴۴/۱۰/۳۰) مدعی است که دستگیری اعضای حزب، طبق برنامه صورت گرفته است؛ چراکه به ادعای او، آنها از پیش نسبت به تردد تعدادی جوان مشکوک شده بودند؛ در حالی که مطابق اظهارات فرد دستگیر شده (محمدباقر صنوبری) این اتفاق به‌طور کامل تصادفی روی داد. صنوبری،<sup>۲۸</sup> اولین فرد دستگیر شده حزب، نحوه دستگیری خود را چنین تعریف می‌کند: «شب جمعه مورخ ۱۳۴۴/۷/۲۰، چند جزوه درسی و مدارک حزبی، از جمله مرامنامه حزب و ماهنامه «خلق» را در کیف سیاه‌رنگ خود جا دادم. آنها را برای دعوت از دو تن از برادران مورد اعتماد می‌خواستیم. آنها در شرف تحلیف و عضویت رسمی در حزب بودند... ساعت دو یا سه بعد از نیمه‌شب بود که از خانقاه بیرون آمدم. نزدیک آرامگاه رضاشاه ملعون که رسیدم، با دو نفر افسر و مامور شهرستانی مواجه شدم. آنها سوالاتی کردند و من جواب گفتم. از محتوای داخل کیف سوال کردند. گفتم: کتاب و دفاتر من است. کیف را از من گرفتند که داخل آن را بازدید کنند و من در کمال خونسردی ایستاده بودم و با آنها صحبت می‌کردم و در باطن فکر می‌کردم وظیفه من در این موقع چیست؟ اگر الان مدارک حزبی را ببینند و از

وجود حزب مخفی ما با خبر شوند، من چه کار کنم؟... چند لحظه فکر کردم، من متعهدم که نگذارم کسی از وجود این نشریات و مدارک آگاه شود... تنها راه‌حلی که به ذهنم رسید، این بود که کیف را از چنگ آنها خارج کنم. در یک لحظه کیف را از دست آنها قاب زده و با تمام سرعت و با تمام قدرت شروع به دویدن کردم، آنها با سر و صدا دنبالم دویدند. دو نفر از مقابل می‌آمدند و وقتی صدای «ایست» و «آی بگیریش» را شنیدند، با فرض اینکه خلاف کاری در حال فرار است، راه را بر من بستند و حمله کردند. من با چالاکي از دست آنها گریختم و در همین حین کیف را با نهایت زوری که داشتم، به طرف بام ساختمان مجاور پرت کردم تا شاید مفقود و یا موقتاً دسترس آنها خارج شود... به دویدن ادامه داده و به سمت باغات و مزارع رفتم، ولی ماموران به من رسیدند و مرا دستگیر کردند، بعد از جستجو کیف را هم پیدا کردند»<sup>۲۹</sup> گرچه صنوبری در کلاتری ابتدا همه چیز را انکار نمود، اما وقتی ماموران نظمی به مدارک و جزوات داخل کیف مشکوک شدند، اداره ضداطلاعات شهرستانی را خبر کردند. بعد از آن بود که ضرب‌وشتم و شکنجه شروع شد، اما صنوبری فقط یک جمله بر زبان می‌آورد: «مکتوم است». سرانجام مامورین با به‌کار بستن ترفندهای مختلف، به نام رابط صنوبری دست یافتند و سپس از طریق رابط او به یکی از اعضای کادر مرکزی به نام سید محمودی طباطبایی<sup>۳۱</sup> پی بردند. مقاومت محمودی در برابر شکنجه‌ها در این مقطع، ستودنی و تحسین‌برانگیز است. او توانست با تاخیر انداختن در زمان دسترسی نیروهای امنیتی به اطلاعات لازم، فرصتی برای اختفای یاران خود ایجاد کند و صرفاً بعد از چند روز که مطمئن شد طبق برنامه‌های امنیتی حزب، افراد مخفی شده دفتر حزب را تخلیه کرده‌اند، در حالی که بر اثر تحمل شکنجه‌های مرگ‌آور دیگر رمقی برای او باقی نمانده بود. ماموران را به خیابان صفاری، شماره ۵۲، بالای یک مغازه مصالح‌فروشی راهنمایی کرد که دفتر مرکزی حزب بود. اما در کمال ناباوری با حسن حامد عزیزی<sup>۳۲</sup> و وسایل و اسباب بسته‌بندی شده حزب مواجه شدند و از این لحظه بود که کدها و رمزهای تمامی اعضای حزب به دست نیروهای امنیتی افتاد. ساعتی بعد، تعدادی از اعضا در منزل، مدرسه و محل کار دستگیر شدند و آنها یکی هم که در کوه‌های شاه‌آباد (دارآباد فعلی) پناه گرفته بودند، محاصره شده و سرانجام پس از یک مقاومت مختصر، به دست ماموران افتادند. تنها کسی که موفق شد از این محاصره فرار کند، محمد مولوی<sup>۳۳</sup> بود. در مجموع شصت‌ونه نفر دستگیر شدند. برای چهارده نفر از آنها در بدو امر منع تعقیب صادر گردید اما پنجاه‌وپنج نفر دیگر عبارت بودند از: ۱- محمد کاظم موسوی بجنوردی ۲- حسن حامد عزیزی ۳- سید محمد سید محمودی قمی ۴- محمد پیران ۵- عباسعلی مظاهری عمرانی ۶- ابوالقاسم سرحدی زاده ۷- علی نورصادقی ۸- محمد میرمحمدصادقی ۹- محمدصادق عباسی ۱۰- ناصر نراقی ۱۱- محمدعلی جمالیان ۱۲- جواد منصور ۱۳- سیداصغر قریشی ۱۴- حسین روان پاک ۱۵- علیرضا سیاسی آشتیانی ۱۶- عباس آقامانی ۱۷- محمدباقر صنوبری ۱۸- عباس

دوردوزانی ۱۹- علی‌اکبر صلاح‌مند ۲۰- سیدفرهادین پیشوایی ۲۱- احمد احمد ۲۲- مرتضی حاجی ۲۳- سیدجمال نیکوقدم ۲۴- هادی شمس حائری ۲۵- احمد منصوری ۲۶- محمدتقی شالچی ۲۷- علی‌اصغر اهل کسب ۲۸- حسین سرحدی زاده ۲۹- اکبر اورامی ۳۰- احمد تقوی ۳۱- محمدجواد حجتی کرمانی ۳۲- حسن طباطبایی ۳۳- محمدباقر عباسی ۳۴- محمدکاظم سیفیان ۳۵- داود رضایی برزگر [بزرگ صحیح است] ۳۶- احسان‌الله محبوب ۳۷- محسن حاجی‌مهدی ۳۸- محمدحسین شهری ۳۹- عباس سعیدی ۴۰- رمضان سلطانی ۴۱- رضا ابوالحسنی اخوان ۴۲- احمد روحی ۴۳- محمدحسن ابن‌الرضا ۴۴- رضا ازبانیان ۴۵- حمید خان محمدی ۴۶- احمد آقامانی ۴۷- علی‌اکبر رستمی ۴۸- محمدصادق رئیس‌دانیانی ۴۹- احمد شیرینی ۵۰- کیوان مهشید ۵۱- محمد ثقفی زاده [سرحدی زاده صحیح است] ۵۲- محسن رحیم‌پور ۵۳- یوسف رشیدی ۵۴- ابوالحسن فلاحتی ۵۵- محمدبابایی<sup>۳۴</sup>

اولین جلسه دادگاه محاکمه روز یکشنبه هفدهم بهمن ماه سال ۱۳۴۴ در محل آمفی تئاتر (باشگاه افسران) پادگان جمشیدیه برگزار گردید. این دادگاه بیش از بیست روز به طول انجامید. ریاست دادگاه را سرتیپ دوم تاج‌الدینی<sup>۳۵</sup> و دادستانی آن را سرهنگ عاطفی برعهده داشتند. اتهاماتی که دادگاه برای متهمین برشمرده، عبارت بودند از: «۱- توطئه به منظور سرنگونی رژیم ۲- عضویت در گروهی با مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ۳- اهانت به مقام سلطنت ۴- چاپ و توزیع نشریات مضربه و خلاف امنیت کشور»<sup>۳۶</sup> در کیفرخواست، برای هشت نفر اعضای کادر مرکزی تقاضای اعدام شده بود و برای بقیه، از سه تا ده سال زندان در نظر گرفته شد. جلسات دادگاه به صحنه‌های شورانگیز جوانان پرغش و خروشی تبدیل شده بود که برای اصلاح جامعه خود قیام کرده و به این تشکیلات پیوسته بودند.

در پایان جلسات محاکمه دادگاه بدوی، رهبر حزب به اعدام، حسن حامد عزیزی و سیدمحمد سید محمودی به حبس ابد، پنج نفر دیگر کادر مرکزی حزب به پانزده سال زندان، همچنین سه نفر به هشت سال، چهار نفر به پنج سال، هفت نفر به چهار سال، سه نفر به سه سال و نیم و سی نفر نیز به سه سال زندان محکوم شدند.<sup>۳۷</sup> از سوی متهمین، و بعضاً از سوی وکلای ایشان، به آرای صادره اعتراض وارد شده بود؛ از این رو دادگاه تجدیدنظر در فروردین سال ۱۳۴۵ به ریاست تیمسار مروستی و به دادستانی سرهنگ عاطفی برگزار گردید. صحنه‌های شورانگیز جلسات دفاع متهمین در این دادگاه خود صحنه کارزاری میان اسلام و کفر بود. احمد احمد می‌گوید: «دادگاه تجدیدنظر پس از سه روز به کار خود پایان داد و آرای قطعی یک‌یک بچه‌ها را صادر کرد. پس از پایان قرائت احکام، بچه‌ها در یک اقدام هماهنگ و با رهبری آقای محمدجواد حجتی کرمانی<sup>۳۸</sup> یک صدا و بلند فریاد زدند: «الله مولانا و لا مولی لکم...»<sup>۳۹</sup>

دادگاه تجدیدنظر حکم اعدام موسوی بجنوردی را تأیید کرد و احکام سایر زندانیان نیز، به جای تخفیف، شدت یافت؛ که باعث شد زندانیان، دادگاه تجدیدنظر را دادگاه

می توان گفت بجنوردی شرایط سیاسی ایران را همچنان بر اساس جو سرکوب و خفقان پس از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ تفسیر می کرد. در واقع او با الهام از حزب الدعوة و تحت تاثیر حوادث و جریانات سیاسی عراق و جهان بود که به فکر تشکیل سازمان و گروهی مخفی افتاد تا با قیامی مسلحانه در جهت برقراری حکومت اسلامی حرکت کند

در حکومت اسلامی مدنظر حزب ملل دو مجلس - مجلس بزرگان (مجتهدین عادل) و مجلس مردم (نمایندگان انتخابی مردم) - پیش بینی شده بود. در اصل دوازدهم برنامه حزب، دولت اسلامی فعالیت کلیه احزاب را غیر مجاز می شمرد. در اصل چهاردهم، «ولایات متحده اسلامی با رعایت محیط و اصول جغرافیایی و استراتژیکی، به ولایات تقسیم می گردد و هر ولایتی دارای یک شماره به خصوصی است.» اصل پانزدهم نیز تکلیف رئیس جمهور ولایات را مشخص می کند

تشدید نظر بنامند. البته بعداً حکم اعدام بجنوردی تغییر یافت و روزنامه های عصر چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۵ نوشتند: «رهبر حزب مخفی، از مرگ نجات یافت. شاهنشاه آریامهر محمد کاظم موسوی بجنوردی رهبر حزب را مورد عنایت قرار دادند و با یک درجه تخفیف [در] مجازات وی موافقت فرمودند.»<sup>۴۰</sup> خود بجنوردی می گوید: «بعدها متوجه شدم آقای سارتر [ژان پل سارتر]، رئیس کمیته دفاع از زندانیان سیاسی، در نامه ای از رژیم خواسته بود حکم اعدام مرا لغو کند. به علاوه دخالت گروه های مترقی در اروپا، به ویژه کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور، روحانیون عظام و مراجع تقلید، از جمله حضرت آیت الله العظمی حکیم (رضوان الله علیه)، رژیم را ناگزیر کرد حکم اعدام مرا به حبس ابد تقلیل دهد.»<sup>۴۱</sup>

### تکامل یا سقوط

برآیند حرکت حزب ملل اسلامی در تکامل و یا سقوط شخصیت فکری و سیاسی برخی اعضای حزب بسیار تأمل برانگیز و در خور تحلیل و تفسیر بسیار است. در اینجا به نقاط و نکات مهمی درباره سرنوشت سیاسی و فکری برخی از اعضای حزب پس از لورفتن آن، اشاره ای می شود.

سید محمد کاظم موسوی بجنوردی، فردی است که در سن بیست سالگی حزب ملل اسلامی را بنا نهاد. در انتخاب نام و نیز در تدوین اصول و برنامه های حزب، طرز تفکر بجنوردی به وضوح مشاهده می شود. او که در ماجرای حزب ملل ناکام شده بود، پس از پیروزی انقلاب دوباره در پی یک فکر بلند پروازانه رفت و دایره المعارف بزرگ اسلامی را دایره کرد؛ البته بجنوردی پس از پیروزی انقلاب، تجربه استانداری اصفهان، عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ریاست کتابخانه ملی و نمایندگی در دور اول مجلس شورای اسلامی را نیز داشته است.

از دیگر اعضای برجسته حزب ملل اسلامی، باید سید محمد سید محمودی طباطبائی قمی را نام برد که علیرغم اتصاف به خانواده های اهل علم و دیانت و با وجود بهره مندی از استعداد لازم، حاضر نشد پس از پیروزی انقلاب، مسئولیتی بپذیرد. چنانکه به مشغولیت در اداره تعاونی بسنده کرد. محمودی به هنگام دستگیری، شکنجه های وحشتناک و سبانهای را تحمل کرد و مقاومت قهرمانانه ای را از خود نشان داد. درباره صلابت و سلامت روح او، دوستان و همراهان حزبی اش، همگی متفق القول هستند و با تحسین بسیار به رشادتهای او گواهی می دهند.

از دیگر اعضای شاخص حزب، ابوالقاسم سرحدی زاده، مرتضی حاجی، سید محمد میر محمد صادقی، جواد منصوری، عباس آقامانی (ابوشریف)، محمد جواد حجتی کرمانی، عباس دوزدوزانی، محمد پیران، رضا اژنیان، اصغر قریشی و... هریک به نحوی پس از پیروزی انقلاب وارد عرصه های سیاسی - اجتماعی شده و در برخی مقاطع، پست های مهمی را عهده دار شدند. ابوالقاسم سرحدی زاده چند دوره نماینده مجلس، وزیر کار، مشاور رئیس جمهور بوده است. سید محمد میر محمد صادقی نیز توانست تحصیلات خود را تا حد فوق لیسانس ارتقا دهد و پس از پیروزی انقلاب، سمت هایی نظیر وزیر کار، معاون وزیر کشاورزی، مسئول شیلات، سرپرست شرکت

سرمایه گذاری شاهد (وابسته به بنیاد شهید) و... را تجربه کرده است. همچنین محمد جواد حجتی کرمانی نمایندگی مجلس خبرگان از کرمان، نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، مشاور فرهنگی رئیس جمهور (آیت الله خامنه ای) و حضور در عرصه فرهنگی را در کارنامه خود دارد. وضعیت ابوشریف (عباس آقامانی) بسیار جالب است. او پس از آزادی از زندان (قبل از پیروزی انقلاب)، به همراه جواد منصور، محمد مفیدی و احمد احمد گروه حزب الله را تأسیس کرد و در آن به فعالیت پرداخت. او به خاطر فعالیت های سیاسی اش، چندین بار مجبور شد از کشور خارج شود و به کشورهای خاورمیانه و اروپایی سفر کند. وی در این سفرها توانست آموزش دوره های چریکی را در لبنان طی کند. آقامانی با پیروزی انقلاب اسلامی، وارد کشور شد. ابوشریف از موسسان و پایه گذاران کمیته انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران محسوب می شود. او مدتی نیز فرماندهی سپاه پاسداران را بر عهده داشت؛ همچنین در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ به عنوان کاردار و سپس به عنوان سفیر ایران در پاکستان فعالیت می کرد و پس از آن، باز نشست شد. وی هم اکنون در پاکستان، در یکی از مدارس اسلامی شهر اسلام آباد به تدریس علوم دینی اشتغال دارد.

مقاومت جواد منصور نیز در دو مقطعی که در زندان بوده، قابل تحسین است. منصور در سال ۱۳۵۰ پس از ضربه ای که ساواک به سازمان مجاهدین خلق وارد کرد و طبق توافق رهبران دو گروه، قرار شد گروه حزب الله و سازمان در هم ادغام شوند، با این طرح به مخالفت برخاست. او، چه در زندان و چه در بیرون زندان، چه قبل از انقلاب و چه پس از انقلاب، همواره مورد حقد و کین سازمان مجاهدین (منافقین) بوده است و یک بار در سال ۱۳۶۰ توسط آنها ترور شد. او پس از یک دوره حضور فعال در عرصه های نظامی و سیاسی، از جمله فرماندهی سپاه پاسداران (به عنوان اولین فرمانده سپاه)، عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، معاونت وزارت خارجه (هشت سال)، سفیر ایران در پاکستان، معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی و... از آنجاکه مستعد در امور فرهنگی و پژوهشی بود، به فعالیت در این عرصه ها روی آورد و اکنون صاحب چند اثر تالیفی و پژوهشی است. وی مدتی نیز معاونت پژوهشی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی را عهده دار بود.

عباس دوزدوزانی نیز سه دوره زندان را تحمل کرد و پس از پیروزی انقلاب، از پایه گذاران سپاه پاسداران محسوب می شود. دوزدوزانی در اواخر سال ۱۳۵۸ فرماندهی سپاه را به عهده گرفت اما به زودی این سمت را رها کرد. وی در کابینه شهید رجایی، وزیر ارشاد بود و چند دوره نیز نمایندگی مجلس شورای اسلامی را بر عهده داشت. از دیگر تصدی های او می توان به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، عضویت در شورای مرکزی انجمن اسلامی معلمان و عضویت در شورای شهر تهران اشاره کرد.

کسانی چون علی نور صادقی، حسن طباطبائی و فخرالدین پیشوایی نیز پس از پیروزی انقلاب با اتکا به تحصیلات عالی خود به بازار تخصصی کار رفته و منشا خدماتی برای جامعه شده اند. با اتکا به همین فعالیتها،

پیشوایی تا معاونت وزارت نیرو پیش رفت و حسن طباطبایی معاون وزیر کشاورزی شد.

شهادت محمدباقر عباسی، یار دیگر حزب ملل اسلامی که پیش از تغییرات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق، به این سازمان پیوسته بود، از جایگاه خاصی در بررسی این سرگذشتها برخوردار است. او به همراه محمد مفیدی در مرداد سال ۱۳۵۱ سرتیپ طاهری<sup>۴۴</sup> را ترور کرده و به هلاکت رساندند و خودشان بعد از مدتی دستگیر و اعدام شدند.

و اما قسمت تلخ تر و عبرت انگیز این برآیند، مربوط به عاقبت تلخی است که حسن حامد عزیزی، عیاس مظاهری، علیرضا سیاسی آشتیانی، هادی شمس حائری، علی اصغر رفیعی (اهل کسب) و سید کیوان مهشید به آن دچار شدند. حسن حامد عزیزی، کسی است که با کمی شکنجه، تمامی اسناد، مدارک، کدها و اسامی اعضای حزب ملل را در اختیار اطلاعات شهربانی قرار داد. او در زندان به سازمان مجاهدین خلق پیوست. عباس مظاهری فردی بسیار تند، احساساتی و سطحی بود و سرانجام در سال ۱۳۵۵ در زندان مشهد توسط مجاهدین، به ارتداد و مارکسیسم گرایید و پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم اثری از او دیده نشد. علیرضا سیاسی آشتیانی نیز فردی تندخو، تندرو، احساساتی و بسیار بلندپرواز بود. او که بعد از حزب ملل و تاسیس حزب الله، به سازمان مجاهدین خلق پیوست، به خاطر تندی و جدیت خود در کارها، مراتب سازمانی را به سرعت طی کرد و در سال ۱۳۵۳ به عضویت کادر مرکزی مجاهدین خلق درآمد. آشتیانی در سال ۱۳۵۴ پس از تغییر در ایدئولوژی سازمان، خط انحراف را پیمود و به همراه دیگر منحرفان، به تصفیه و کشتار افرادی که مخالف این تغییر بودند، دست زد. او تا سال ۱۳۵۷ به فعالیت مخفی خود در گروه تقی شهرام (گروه موسوم به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر) ادامه داد. وی پس از پیروزی انقلاب، به صورت علنی و افراطی به ضدیت و مخالفت خود با نظام پرداخت و در اواخر سال ۱۳۶۰ دستگیر شد. او سرانجام به هنگام فرار، توسط زندانبانان اوین کشته شد. علی اصغر اهل کسب نیز که جوانی تند بود، سرانجام مارکسیست شد و گام به انحراف نهاد. او نیز دستگیر و معدوم شد.

هادی شمس حائری که در سال ۱۳۲۲ در خانواده‌ای روحانی (فرزند روحانی معروف شیخ تقی - علی - زنجانی) در شهر همدان متولد شد، پس از عضویت در حزب ملل و سپس تحمل زندان و بعداً فعالیت در حزب الله در سال ۱۳۵۰ جذب سازمان مجاهدین شد. حائری نیز به دنبال انحراف سازمان در سال ۱۳۵۴، تغییر ایدئولوژی داد و مرام مارکسیستی را پذیرفت. او در این دوره یک‌بار دیگر دستگیر و روانه زندان گردید. وی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد و به فعالیت خود در سازمان مجاهدین ادامه داد و رویارویی انقلاب اسلامی قرار گرفت. حائری در سال ۱۳۶۰ به دستور سازمان از ایران خارج شد و در سالهای بعد به رده‌های بالای سازمان رسید اما در سال ۱۳۷۰، به دنبال بروز اختلاف درون سازمانی، از سازمان جدا شد؛ ولی همچنان به ضدیت خود با انقلاب اسلامی ادامه می‌دهد.

و اما کیوان مهشید نیز در زندان از مسلمانها برید و گرایشهای مارکسیستی پیدا کرد. وی پس از پیروزی

انقلاب به جرم فعالیت در کادرهای سری حزب توده دستگیر، زندانی و سپس اعدام گردید. ■

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- کیهان و اطلاعات، پنجشنبه ۱۳۴۴/۱۰/۳۰
- ۲- روزنامه اطلاعات، ش ۱۱۸۸۷، ۳۰ دی ماه ۱۳۴۴، ص ۱۷
- ۳- روزنامه کیهان، ش ۶۷۳۹، ۳۰ دی ماه ۱۳۴۴، ص ۱۵ و ۱
- ۴- سرلشکر ضیاء فرسیو متولد ۱۲۹۸ در تهران، دادستان ارتش و رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی، کارگردان و هدایت کننده بسیاری از بیدارگلهای رژیم شاه علیه مبارزین که در هیجدهم فروردین سال ۱۳۵۰ توسط چریکهای فدایی خلق ترور شد و به قتل رسید.
- ۵- محسن کاظمی، خاطرات احمد احمد، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۷
- ۶- خاطرات سیدمحمدکاظم بجنوردی، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۲۱
- ۷- مصاحبه با ابوالقاسم سرحدی زاده تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۵۰
- ۸- حزب الدعوة الاسلامیه تشکیلاتی سیاسی که در سال ۱۹۵۸م در عراق تاسیس شد. از پایه‌گذاران این حزب می‌توان از آیت الله سیدمحمدباقر صدر، آیت الله سیدمهدی حکیم، آیت الله سیدمحمدباقر حکیم، آیت الله سیدمرتضی العسکری نام برد. مبنای اعتقادی و تفکری این سازمان شیعی و ایدئولوژی اسلامی و در امتثال به مرجعیت دینی و حوزه علمیه قرار داشته است. باید گفت که هدف اصلی حزب الدعوة تحقق جامعه اسلامی با همه مقدمات و مقوماتش به واسطه یک کار گروهی پیوسته بود که بنیان و ساختار فکری جامعه را در شکل و محتوا تغییر بدهد. از دیگر اهداف این حزب زودین زنگار افکار و مفاهیم بیگانه از فکر اصیل اسلام و آزادسازی کشورهای اسلامی از سیطره استعمار کافر و پیوندشان به دولت اسلامی و فراتر از آن دعوت جهان به اسلام بوده است. حزب الدعوة خود را مکلف به رعایت اصول قرآنی و شریعت می‌داند و برای نیل به اهداف به صورت پنهانی و مخفی عمل می‌کند تا از گزند دشمنان مصون بماند [سازمان حزب ملل اسلامی که دارای سه مرحله بود] برای این حزب چهار مرحله تفهیمی (جهاد فکری و فرهنگی)، سیاسی (تحریک و رهبری امت اسلامی) انقلابی (برانداختن نظام کفر و برقراری موسسات قانونی براساس اسلام) و حکومتی (زامانداری، نگهداری و توجیه امت اسلامی) در نظر گرفته شده بود. (برگرفته از کتاب: صلاح الخراسان، حزب الدعوة الاسلامیه دمشق، ۱۴۱۹ق)
- ۹- علی اکبر رنجبر کرمانی، مسی به رنگ شفق، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، صص ۱۵۱۶
- ۱۰- خاطرات سیدمحمدکاظم بجنوردی، همان، ص ۱۵
- ۱۱- محسن کاظمی، همان، صص ۹۸۹۹
- ۱۲- خاطرات سیدمحمدکاظم بجنوردی، همان، صص ۳۵۳۶
- ۱۳- همان، صص ۲۶۲، ۲۶۴
- ۱۴- علی اکبر رنجبر کرمانی، همان، ص ۲۴
- ۱۵- اسرار تشکیل و فعالیت و کشف حزب ملل اسلامی، مجله شهربانی، شماره ۳۶۵، بهمن ۱۳۴۴، ص ۱۱
- ۱۶- خاطرات سیدمحمدکاظم بجنوردی، همان، ص ۳۹
- ۱۷- احمد احمد، متولد ۱۳۱۸ در حومه تهران می‌باشد. او در سال ۱۳۴۳ به عضویت حزب ملل اسلامی درآمد. وی نیز از جمله دستگیر شدگان گروه حزب ملل در مهر ۱۳۴۴ است که تا آبان ۱۳۴۶ به همین اتهام در زندان بود. او از موسسین گروه حزب الله و عضو سابق سازمان مجاهدین خلق است که پیش از پیروزی انقلاب به دلیل فعالیت‌های سیاسی به‌دفعات به زندان افتاد. او یک‌بار نیز در درگیری با نیروهای ساواک از ناحیه پا مجروح شد و بر اثر آن، معلول گردید.
- ۱۸- محسن کاظمی، همان، ص ۹۹
- ۱۹- ابوالقاسم سرحدی زاده متولد ۱۳۲۴ تهران می‌باشد. او قبل از پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ به حزب ملل اسلامی پیوست و پس از دستگیری در مهر ۱۳۴۴، در دادگاه تجدیدنظر به زندان ابد محکوم شد. محکومیت او بعدها با یک درجه تخفیف، به پانزده سال زندان تبدیل شد. سرحدی زاده پس از پیروزی انقلاب در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی حضور داشته و عهده‌دار مسئولیت‌های مختلف بوده است که آخرین این مسئولیت‌ها، نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی

می‌باشد

- ۲۰- خاطرات ابوالقاسم سرحدی زاده (مصاحبه)، همان، ص ۵۱
- ۲۱- همان، ص ۵۵
- ۲۲- خاطرات سیدمحمدکاظم بجنوردی، همان، صص ۴۴، ۴۵
- ۲۳- محسن کاظمی، همان، ص ۹۹
- ۲۴- علی اکبر رنجبر کرمانی، همان، صص ۵۳، ۵۵
- ۲۵- همان، ص ۵۷
- ۲۶- به عنوان نمونه سازمان مجاهدین خلق که در سال ۱۳۴۵ تاسیس شد، دارای مشی مسلحانه بود و به صورت مخفی و زیرزمینی فعالیت می‌کرد. حجت الاسلام محتشمی در خاطرات خود می‌گوید: تراب حق شناس و حسین احمدی (روحانی)، از کادرهای مرکزی سازمان مجاهدین، به نجف آمدند تا امام را توجیه کنند. امام امام آنها را تأیید نکرد، تا امام این بود: «اما با هیچ کس عقد اخوت نبستیم. هر کس که در راستای اسلام واقعی است، مورد تأیید می‌باشد ولی اگر افکارش منهای اسلام باشد، قابل تأیید نیست.» (خاطرات محتشمی، جلد ۲، ص ۱۹۳)
- ۲۷- خاطرات ابوالقاسم سرحدی زاده (مصاحبه)، همان، ص ۵۲
- ۲۸- محمدباقر صنوبری متولد ۱۳۲۶ در تهران، تربیت یافته خوادهای مذهبی و عرفانی (پدر وی عالم عرفانی حاج میرزا ابوالفضل صنوبری شاگرد عارف بزرگ و ربانی شیخ جبعلی خیاط است) می‌باشد. صنوبری پس از دستگیری، به مدت سه سال در زندان به سر برد. وی پس از پیروزی انقلاب از تصدی مشاغل دولتی و حکومتی دوری گزید و وارد بازار کار خصوصی شد.
- ۲۹- سرتیپ فرسیو در مصاحبه مطبوعاتی ۱۳۴۴/۱۰/۳۰، شب حادثه را ۱۳۴۴/۷/۲۳ اعلام کرده است.
- ۳۰- مصاحبه با محمدباقر صنوبری، از سوی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی (تاریخ شفاهی)
- ۳۱- مرحوم سیدمحمد سیدمحمد محمودی قمی (طباطبایی) فرزند حجت الاسلام والمسلمین حاج مصطفی طباطبایی، فردی متدین بود که پس از دستگیری، در دادگاه تجدیدنظر به زندان ابد محکوم شد. وی پس از پیروزی انقلاب به فعالیت در یک تعاونی اشتغال کرد. وی سرانجام در سال ۱۳۶۷ فوت کرد. سیدمحمدی از طرف مادر، نوه مرحوم شیخ عباس قمی (صاحب مفاتیح الجنان) است.
- ۳۲- حسن حامد عزیزی، دبیر حزب ملل اسلامی، فردی آرام و ساکت بود که پس از آزادی از زندان تمایلی به فعالیت‌های سیاسی نشان نداد و به زندگی عادی و روزمره خویش مشغول شد.
- ۳۳- محمد مولوی عرشاهی، در یکی از رشته‌های مهندسی تحصیل می‌کرد. وی پس از فرار، سالها در نجف لبنان و سوریه اقامت گزید و سپس به آلمان شرقی رفت و تحصیلات خود را در آنجا به پایان رساند. او اکنون عضو هیات علمی و رئیس بخش علوم دایره المعارف بزرگ اسلامی است.
- ۳۴- روزنامه‌های: کیهان، شماره ۶۷۴۰ مورخ ۱۳۴۴/۱۱/۲، اطلاعات، شماره ۱۱۸۸۸ مورخ ۱۳۴۴/۱۱/۲
- ۳۵- سرتیپ محمدتقی تاج الدینی، رئیس اداره دادرسی ارتش و اهل کرمان.
- ۳۶- خاطرات جواد منصور، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۴۹
- ۳۷- محسن کاظمی، همان، ص ۱۲۵
- ۳۸- حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی، متولد ۱۳۱۱ در کرمان می‌باشد. وی پیش از سال ۱۳۴۴، در بهمن ۱۳۴۲ به خاطر سخنرانی در مدح ترور حسنعلی منصور دستگیر و چند ماه زندانی گردید. او پس از دستگیری در سال ۱۳۴۴ نیز تا پایان سال ۱۳۵۴ (ده سال) در زندان به سر برد. حجتی کرمانی در سال ۱۳۵۷ نیز مجدداً دستگیر و در کمیته مشترک زندانی شد. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حضور و فعالیت داشته است.
- ۳۹- همان، ص ۱۳۷، «الله مولانا و لا مولی لکم» شعار مسلمین در جنگ بدر در مقابل شاعر مشرکین (نحن لنا العزى و لا عزى لکم) است.
- ۴۰- روزنامه‌های اطلاعات، شماره ۱۱۹۶۷ مورخ ۱۳۴۵/۷/۱۴، کیهان ۱۳۴۵/۷/۱۴
- ۴۱- خاطرات سیدمحمدکاظم بجنوردی، همان، ص ۱۳۶
- ۴۲- سرتیپ سعید طاهری، عامل جنایت پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و فرمانده کمیته مشترک ضد خدحاکباری در سال ۱۳۵۰ بود.